

نمایش تفویض قدرت

پ. صباح
پس از سپری شدن قریب هشت سال از دور
راندن طالبان و اشغال افغانستان توسط قوای
ناتو فانتیزی تأمین امنیت و روی کار آوردن
دولت ایدال به یأس و ناامیدی مبدل گردیده
ویزیکنان قضیه تلاش دارند تا با راه اندازی
سناریوهای تازه ادامه در صفحه ۵

اپیدیمی خود کشی بین سربازان آمریکایی

(هر یک ساعت و چهل دقیقه یک سرباز
آمریکایی دست به خود کشی میزند)

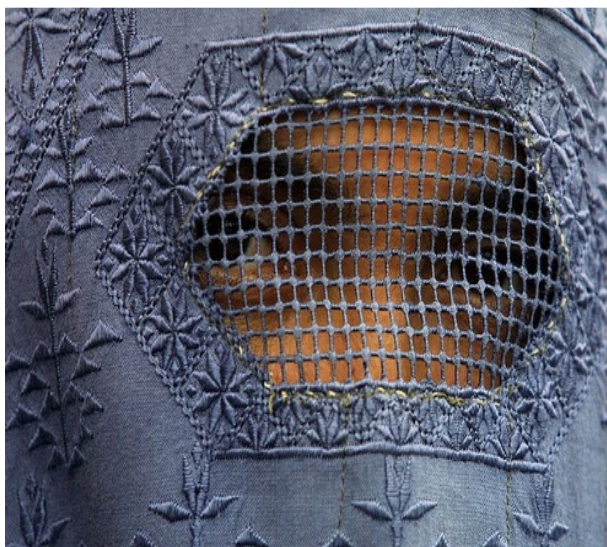
ارسال مهریان
بر اساس احصاییه یی از پنتاگون
که از طریق سی.بی.اس. نیوز
(۱)، گزارش شده است، خودکشی
عساکر آمریکایی که در افغانستان
و عراق جنگیده صفحه ۷

برخی از آمار تلفات غیرنظامیان در اثر "اشتباهات" ناتو

تهیه و ترتیب: افسانه خاشع
اگر هر هفته در اثر "اشتباهات" ناتو
غیرنظامیان از زندگی ساقط نشوند، هر
دو هفته حتماً کسانی دوست و عزیزی را از
دست می دهند. روز به روز جنایت
نیروهای ناتو به سرکردگی امریکا زیاده تر
می شود. ادامه در صفحه ۹

به پیشواز هشتم مارچ

افسانه خاشع
طی این چندسال از برکت حاکمیت "دموکراسی
اسلامی" رسانه ها بطورکل و بویژه رسانه های
تصویری باورهای مردسالارانه ملهم از مذهب
و سنتهای عهد ادامه در صفحه ۳



رهائی پرویز کامبخش و تعرض ارتجاع افغانی

ح. بریالی
رهائی پرویز کامبخش ولو با یک شگرد هالیوودی
آن، خبری مسرت بخشی بود که به همه جا سرایت
کرد. چنانچه همه میدانیم این رهائی نتیجه موج
بزرگ فشار و اعتراض آزادیخواهان در اشکال و
انواع مختلف از ابراز نفرت، اعتراض های
خیابانی، برگزاری میتینگ، ادامه در صفحه ۸

فرخنده و گرامی باد روز جهانی زن!

امسال باز در شرایطی به پیشواز ۸ مارچ،
روز جهانی مبارزه برای امحای ستم جنسی،
تبعیض، نابرابری و بیحقوقی زن می رویم که
ستم جنسی و خشونت علیه زنان، در پهنه
جهان و بویژه افغانستان، بدلیل حاکمیت
فرهنگ مردسالار، مذهب و سنت های عقب
مانده قرون وسطائی از یکجانب، سودجویی و
حرص و آز نظام برده گی مزدی و نگاه
کالائی به زن، از جانب دیگر، همچنان ادامه
دارد. در افغانستان به یمن مهندسی یک دولت
پوشالی و بجلو صحنه قدرت رانده شدن هرچه
بیشتر ارتجاع اسلامی- قومی مورد حمایت
سرمایه داری جهانی، زنان همچنان از آزادی
و حقوق فردی اجتماعی شان محروم اند.
اپارتاید جنسی روا داشته شده ناشی از
حاکمیت قوانین شرع و سنت های دیرپای
عصر توحش بشر، در ابعاد وسیعی زنان
افغانستان را مورد آماج قرار داده و فقر و
محرومیت بیشتری را به آنها تحمیل کرده
است.

۹ سال پس از سرنگونی امارت اسلامی
طالبان و تحکیم حاکمیت دارودسته های
اسلامی- قومی به رهبری کرزی، پی ریزی
استراتژی های جدید نظامی- سیاسی
کشورهای سرمایه داری در رأس امریکا و
متحاندانش در پیمان ناتو و به همین منوال تداوم
جنگ و گسترده گی هرچه بیشتر فقر در کنار
حضور پررنگ نیروهای ارتجاعی در رأس
قدرت و به موازات آن سلطه هرچه بیشتر آرا
و افکار مردسالارانه، زنان قربانی بیشتری
پرداخته اند. اکثریت قریب به اتفاق مردم در
افغانستان و بویژه زنان در نهایت فقر و
تنگدستی روزگار شان را سپری می کنند؛
فقدان امنیت جانی، جنگ و ترور، بیکاری
ملیونی، ادامه در صفحه ۲

فرخنده و گرامی باد روز جهانی زن!

گسترده گی فساد، عدم برخوردار بودن از حداقل رفاه و امکان درمان و تحصیل، شرایطی را به وجود آورده است که قربانی آن قبل از همه زنان و کودکان اند. اگر از یک جانب تهدیدستی و جنگ زنان را آسیب پذیرتر از قبل ساخته است از جانی هم سلطه باورهای عهد عتیق و سنتهای آمیخته با باورهای مذهبی و تبیین مردسالار محرومیت زن و برده گی جنسی را در ابعاد غیرقابل تصویری در اذهان عمومی نهادینه کرده است که حاصل آن برای زنان جز نگون بختی بیشتر چیزی دیگری نبوده و نیست. با وجود هیاهوی گوش کر کن رسانه های مزدور و مداحان و حامیان نظام حاکم در طی این چندسال پس از اشغال افغانستان، نصیب زنان چیزی بیشتر از تحمل فقر و بینوائی و در نهایت تن فروشی، خودسوزی، خودکشی و گدائی نبوده. خرید و فروش و معاوضه زنان و دختران جوان به عنوان کالا، قتل های ناموسی و خشونت لجام گسیخته در حریم خانواده ها و رسمیت یافتن هرچه بیشتر این مصائب، بیان روشنی از موقعیت فرو دست زن در جامعه افغانستان می باشد.

چنانچه شاهد بودیم در بحبوحه کمپاین انتخابات ریاست جمهوری همه از جمله کرزی از بهبود وضع زنان و مشارکت بیشتر شان در امور جامعه سخن گفتند، اما با همکاسه شدن هرچه بیشتر ارتجاع اسلامی و دست بالا یافتن شان در صحنه جدال قدرت و بویژه استراتژی جلب و مشارکت طالبان، سخن از دموکراسی، تطبیق موازین حقوق بشر و نقش و مشارکت زنان در امور جامعه و رفع تبعیض از آنها دیگر حتی در سطح فرمال هم که شده نه تنها از جانب اراکین و شخصیت های ریز و درشت حاکمیت پوشالی مطرح نه می شود بلکه حامیان بین المللی دولت اسلامی افغانستان نیز دیگر تمایل چندانی به بیان آنها ندارند. اگر هم چیزی در این مورد بیان می شود بیشتر از سر جلب حمایت مردم از حضور نظامی و پیشبرد جنگ در کشورهای مطبوع خودشان است. ارزش های یونیورسال و انسانی بی را که از آن گاه گاهی دم می زدند این اواخر فرآورده لکسی می پندارند که مردم افغانستان و از آن میان زنان را لایق و سزاوار آن نمی دانند.

با وجود ادعاهای اولیه پس از لشکرکشی به

افغانستان و سرانیر شدن منابع عظیم مالی، سهم زنان از این خوان یغما چیزی بجز احیای مجدد افکار زن ستیز و تداوم اپارتاید اسلامی در اشکال متنوع آن نبوده است. یکی از نمود های سلطه آراء و افکار طالبی طرح قانون احوال شخصیه شیعیان بود که با اعتراض گسترده مردان و زنان آزادیخواه مواجه شد. دولت اسلامی به رهبری کرزی و حامیانش در سطح جهان، از آنچه که در آغاز مدعی بهبود وضعیت زنان و رهائی آنها از بند سنتها و افکار و نیروهای چون طالبان بودند، دارند گام بگام عقب نشینی می کنند و با میدان دادن به جریان های اسلامیت حاضر در صحنه سیاسی افغانستان، به اپارتاید جنسی اسلامی و به همین ترتیب به سلطه افکار زن ستیز مهر تائید می زنند. این امر در عمل چیزی نیست جز تحکیم هرچه بیشتر سلطه نیروهای ارتجاعی و بدین منوال نهادینه تر شدن هرچه بیشتر آراء مردسالارانه که حاصلی جز محرومیت، نگون بختی و بی حقوقی بیشتر برای زنان در پی نخواهد داشت.

اپارتاید و ستم جنسی تاریخی رواداشته شده بر زنان افغانستان که طی این چند دهه بدلیل حضور فعال نیروها و باورهای مردسالار در جامعه بیشتر از گذشته نهادینه و تقویت شده است، اما با این وجود جنبش برابری طلبی و آزادیخواهانه زنان برای برابری و رفع ستم جنسی، در صف مقدم آن جنبش سوسیالیستی کارگری، هنوز خود از پویایی و استحکام لازم برخوردار نیست تا بتواند بعنوان یک جنبش اجتماعی نیرومند و با افق روشن، مطالبات برحق زنان برای دست یابی به آرمان برابری و رفع ستم جنسی، رفاه و آزادی را به سرانجام برساند.

بنابراین امر رهائی واقعی جامعه از وجود نابرابری و برده گی در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی متعلق به آن است. جنبش آزادیخواهی در افغانستان با نقد آراء و افکار حاکم بر جامعه و سازمانیابی صف مستقل خودش است که می تواند در جدال رفع تبعیض و ستم جنسی از زنان وارد پیکار شود و مطالبات و خواسته های آن را نماینده گی کند.

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان برای شکل یافتن و سازمانیابی جنبش آزادیخواهی سوسیالیستی طبقه کارگر و برای رهائی زنان از ستم جنسی و مردسالاری تلاش و پیکار می نماید و برای تحقق امر آزادی و برابری از همه زنان و مردان آزادیخواهی که هنوز دل در گرو آرمان رهائی انسان دارد می طلبد تا به آن بپیوندند.

فرخنده و گرامی باد ۸ مارچ روز
جهانی مبارزه علیه ستم جنسی!
زنده باد سوسیالیسم!
کمیته مرکزی سازمان سوسیالیستهای
کارگری افغانستان
۲ حوت ۱۳۸۸؛ ۲۱ فبروری ۲۰۱۰

زنده به گور

ر. پیکارجو

زن !

چرا زن !؟

چرا انسان نگوییم و...

با این نام ارزشمند و والا،

به همراه همه انسانها یکجا

به پایش ارج نگذاریم !؟

++++

زنان مانند مردان جمله انسانند و ...

حق زنده گی دارند !

و اما در جهان امروز آنان زنده در گورند

أسیر و برده و زندانی زورند...

++++

اگر مرد وزن عالم أسیر و برده مزد اند و...

در گور سیاه سود و سرمایه ؛

زنان اینجا درون گور خود گور دگر دارند

گوری پر صدا و رنج و پر غوغا...

گور تنگ و تاریک جهان مرد سالاری !!

++++

جهان با اینهمه وسعت ...

برای زن شده گور اندرون گور

سیاهی در سیاهی و ...

عذاب اندر عذاب و...

رنج و بد روزی !...

++++

آری !

چرا زن !؟

چرا انسان نی !؟

انسان کامل با همه حقش !

++++



فرخنده باد هشتم مارچ!

به پیشواز هشتم مارچ

عتیق را رو به جامعه تبلیغ و بگونه نقش اداره امر بالمعروف دوران امارت اسلامی طالبان را به عهده گرفته اند. در رسانه های افغانی چه داخلی و چه بیرون مرزی وقتی بحثی در مورد زن، حقوق، جایگاه و مصائب و مشکلاتش براه می افتد، سخنگویان، مجریان و "کارشناسان"، طبق معمول همه کسانی اند که چه در شکل زنان محجوبه و چه در قالب آقایان رسا قد و ارباب عمام، از باورهای مردسالار دفاع نموده و اشاعه گر خرافات و باورهای اند که خود این باورها نقش اساسی در تداوم ستم جنسی و بی حقوقی زنان داشته و دارند.

روزی در یکی از شبکه های تلویزیونی که از کابل پخش می گردد، موضوع بحث روی قتل یک زن جوان بدست شوهرش بود. گوینده که خود نیز یک زن جوان است در تقابل با بحث یکی از بیننده گان برنامه، که به درست در موضع دفاع از زن مقتول برآمده بود، این چنین اظهار نمود: "آیا این گناه زن نبود که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفته بود؟" این جمله کوتاه قبل از هر تعبیر و تقصیری، خطا و تقصیر را به زن نسبت داده و او را بدلیل عدم اطاعت از شوهرش نشانه می رود. این گفته یک گوینده تلویزیون است که از قضا خود زن است و ظاهر آراسته اش نیز این را می نمایاند که حداقل امروزی باشد و از ستم بر همگنانش بی زار. بنابر باور او، البته نه او که باور غالب بر جامعه، زن به عنوان برده که باید از اربابش اطاعت کند، باید از شوهرش حتماً برای دیدار از عزیزان و نزدیکانش نیز اجازه بگیرد. زن بنا به آموزه های پندارگرایانه و رایج در جامعه افغانستان نه مستقل است و نه صلاحیت دارد که بدون دستور مالکش دست به انجام کاری بزند. او اجازه ندارد که خود تصمیم بگیرد؛ تا آن زمانی که درخانه پدرش زنده گی می کند، مردان خانواده از جمله پدر، کاکا و برادران اش برای او تصمیم می گیرند و بعد ازدواج هم از آنجایی که انتقال مالکیت صورت می پذیرد، بنا شوهر مالک تن و روانش می شود. نه فقط شوهر بلکه بقیه فامیل شوهر و مسلماً مردان بیش از همه نسبت به او از موقعیت آمرانه و برتری برخوردار اند، بعداً در صورت که کارخانه تولید مثل اش فعال باشد و بتواند امر توالی نسل به دلخواه شوهر و بستگانش را برآورده سازد، پسرانش پس از بلوغ، برای او تعیین تکلیف می کنند و در

مورد او تصمیم می گیرند.



بدون تردید ریشه تاریخی و اساس ستم جنسی برزنان از نقش مسلط تاریخی مرد در تولید اجتماعی و امور اقتصادی و به همین ترتیب تنزیل جایگاه زن در این عرصه ها، مایه می گیرد. دقیقاً این جایگاه مرد و موقعیت مسلط اش بعنوان "نان آور"، مسئول و مالک است که به او این صلاحیت و موقف برتر را می دهد که تسلط و اراده فردی اش را تنها در چارچوب خانواده بلکه در سطح وسیعتری در جامعه اعمال کند. بنا هنگامی که زن در جایگاه مادون قرار گرفت و نقش "کهری" اش بنوعی مسجل شد آنگاه دیگر او از داشتن سهم برابر و داشتن صلاحیت و تصمیم گیری نه فقط در سائر امور بل حتا در مورد خودش نیز محروم می شود. بدین ترتیب زن با از دست دادن موقعیت خود در سازمان اجتماعی، جایگاه اش در جامعه و خانه را نیز از دست میدهد؛ کار و زحماتش در خانه بعنوان باز تولید کننده نیروی کار هیچ ارزش اقتصادی و اجتماعی ندارد. تاریخاً مذهب در کنار سنت و فرهنگ، به ویژه فرهنگ مردسالار، نقشش را بعنوان ابزار ایدئولوژیک توجیه ستم جنسی و نابرابری میان زن و مرد اداء نموده است. سیمون دوبووار با ظرافت خاصی این موقعیت و جایگاه زن را بیان می کند و چنین می گوید: "هیچ کس "زن" زاده نمی شود، بلکه "زن" می شود." این سنتهای عقب مانده که ریشه در تاریخ توحش بشر دارد توأم با مذهب و نظام طبقاتی است که از ستم و برده گی جنسی دفاع نموده و مقام زن را در حد برده و جنس دوم تنزیل می دهد.

با تأسف به سبب سلطه افکار مردسالارانه و قبل از همه سلطه مذهب، در جوامعی چون افغانستان، زنان خود نیز به نوعی این موقعیت برده وار را تنها پذیرفته اند بلکه آن را یک امر طبیعی و ازلی تلقی کرده گاه، در تقابل با زنان دیگر قرار گرفته و از ستم جنسی و کهری زن به دفاع برمی خیزند. استند زنانی که خود بر مبنای باور و اعتقادات شان در

تقابل با خواسته ها و آرزوهای برابری طلبانه زنان می ایستند و از ستم جنسی بدفاع برمی خیزند. وقتی که زنی صدای خودش را بلند کند و علیه برخوردهای غیرانسانی شوهر و دیگر مردان فامیل اعتراض کند و به اپارتاید جنسی نه بگوید، زنان دیگر علیه او برمی خیزند و او را زن "بد" و "هرزه" خطاب میکنند.

در فرهنگ مردسالار ملهم از سنت و مذهب، زن از روزیکه تولد می شود "زن" است، یعنی برده، نه یک انسان، آنهم نه یک انسان آزاد. بیاد دارم روزی را که یک دوست خانواده گی ما که زنش حامله بود، آمد و گفت: "من پدر شدم" همه از او پرسیدند که آیا فرزندش پسر است یا دختر؟ او در جواب گفت که "وی" است. همه خندیدند و گفتند "وی" چیست؟ او در پاسخ گفت: "دختر"، همه به یک صدا گفتند "وی". او خندید و گفت: "من گفتم که وی است." بلکه دختر "وی" است. "وی" در واقع مصیبت و نگوینختی. اگر فرزند نوزادش پسر می بود مطمئناً همه اظهار شادمانی می کردند و مقدمش را نیک و میمون می خواستند. خوب وقتی فرزند دختر مایه شرمساری و مصیبت پنداشته شود، شادمان شدن بی معنی است. واقعاً چرا اکثریت از داشتن پسر خرسند می شوند؟ آیا تفاوت در اندام تناسلی و فیزیولوژی، تفاوت در اصل انسان بودن و ارزش یکسان داشتن را می رساند؟ مگر نه این است که مرد و زن لازم و ملزوم یک دیگر اند؛ بدون وجود یکی از آن دو تداوم حیات بشر و توالی نسل آن ناممکن است.

باز هم سری به گذشته های نه چندان دور می زنم و از دفتر خاطرات زنده گی که مطمئناً هر فردی از آن دیار مخصوصاً زنها دیدنی ها و گفتنی های بیشماری برای گفتن دارند، شمه را بیان می دارم تا مرادم از آنچه گه گفته شد را بخوبی بیان کرده باشم؛ زن حامله را در یکی از بیمارستان های کابل برای زایمان آورده بودند که پنج دختر داشت. او که سخت نگران بود، می گفت که شوهرش گفته است اگر بار دیگر دختر بزاید دروازه خانه شوهر برای همیشه برویش بسته خواهد بود. او زار زار می گریست، در مراحتی که زایمان انجام می شد به او گفتند که نوزادش دختر است. زن زانو از سر یأس و ترس هردو پا هایش را جفت کرده بود تا دخترش بمیرد. داکتر سیلی محکمی به صورتش زد تا او پا هایش را باز کند، او می گریست و تقلا می کرد که چه کار کند. آیا این گناه زن است که فرزندش دختر به دنیا می آید؟ مرد بد بخت بخاطر که ضعف خودش را پنهان کند همه گناه را به گردن زن می اندازد. در جوامعی که باورهای مردسالار هنوز امکان حضور و بروز دارند، با زنان مانند جنس دوم برخورد می شود. زنان در این

به پیشواز هشتم مارچ

جوامع از امکانات کمتری نسبت به مردان برخوردار اند. حتا در پیشرفته ترین جوامعی ئی که زنان در اثر مبارزات طولانی، در رأس آن جنبش سوسیالیستی زنان، به حقوقی دست یافته اند، در آغاز هزاره سوم زنان همچنان از شرایط یکسانی با مردان برخوردار نیستند. اگر زن و مردی هر دو شاغل باشند، این زن است که باید به امور خانه از پختن، رفتن، تهیه غذا و غیره رسیده گی کند و در عین حال مسئولیت مواظبت و مراقبت از کودکان را نیز عهده دار است. زن ربوتی را می ماند که خستگی ناپذیر است، در ضمن که کار و زحمتش از ارزش خاصی برخوردار نیست. حتا لایق یک تشکر خالی و قدردانی کوچکی از جانب مرد خانواده که گویا از فرط کار زیاد خسته است، نیست.

مردان جوامع شرقی فکر می کنند که زنان از عهده انجام کارهای بیرون برآمده نمی توانند و توانایی پیش برد آن را ندارند. بدین لحاظ در تقسیم کارجنسی کار بیرون از منزل، کاری است که فقط مردان از عهده انجام آن برمی آیند، کارخانه تنها حیطه ایست که زنان برای انجام آنها با صلاحیت پنداشته می شوند، چون کارخانه کار پستی شمرده شده و فاقد ارزش تلقی می شود.

در افغانستان ارزش مردان چه در خانه و چه در جامعه بیشتر از زنان است. دختران علیرغم آرزوی تحصیل و دستیافتن به زنده گی خوب، از امکان و فرصت برابر برخوردار نیستند. اگر امکان و زمینه هم فراهم گردد با تأسف به سرانجامی نمی رسد. دختران با آنکه در خانه همه کارها را انجام می دهند، از پس درس های مکتب هم بخوبی بر می آیند. پسران به مجردی که از مکتب برگردند اجازه دارند دوباره بیرون بروند و با دوستان شان باشند. در حالی که دختران باید در فکر غذا پختن و تمیز کردن باشند. اگر پسرها از مکتب دیر بیایند یا زود هیچ مشکلی ندارند، مگر دختر باید سروقت در خانه حاضر باشد در غیر آن باید جواب مناسبی برای دیر آمدنش داشته باشد. دوستی داشتم که فامیل اش همیشه به او تحکم و تاکید می کردند که باید سروقت خانه بیاید. هر روزی که دیر تر از وقت معمول به طرف خانه می رفت یک بهانه و "دروغ" درست می کرد و تحویل فامیل می داد تا از لت و کوب برادرانش در امان باشد.

اگر پسر و دختری با هم دوست شوند "عاشق هم شوند" و پس از مدتی رابطه فی مابین شان بهم بخورد، اولاً که پسر مدعی شده می گوید

من او را "گپ" داده بودم و او دختر "فاحشه" است. نمی دانم چرا داشتن رابطه عاشقانه از جانب دختران فحشا محسوب می شود، در حالی که همین رابطه برای پسران و نه فقط آنها بلکه خانواده های شان نیز مایه مباهات است؛ و تئیکه دختر و پسری باهم دوست می شوند هر دو از همدیگر لذت می برند، نه صرفاً پسران. ولی پسران آزادانه به همه می گویند که دختری را دوست دارند یا با کسی رابطه دارند. با بر رخ کشیدن این مساله به نوعی می خواهند "مردانگی" شان را بازگو کنند. مگر دختران کمتر جرئت می کنند تا احساس و علایق شان را نسبت به کسی آزادانه بیان کنند و یا حتا از آن به کسی دیگری چیزی اظهار بدارند. با پسر 17 ساله در مورد رابطه دختر و پسر بحث می کردم او عقیده داشت که این دختران است که پسران را "بد راه" میکنند. چون آنها یعنی دخترها هستند که با پسرها رابطه می گیرند. این حرف و شنیدنش از زبان یک نوجوان برایم ناراحت کننده و در عین حال جالب بود. ناراحت کننده بود بدین لحاظ که پندار مردسالارانه بدلیل سلطه افکار و آرای حاکم چگونه در ذهن و باور ننتها نسلهای قدیم بلکه نسل که طالب و ارزش های طالبی را خود به سرچشم دیده و تجربه کرده است، این چنین رسوخ نموده است.

روزی نکیه که با هم در دوران تحصیل دوست و هم صنفی بودیم، خیلی غمگین بود. من از او پرسیدم که چرا غمگین است؟ او با چشمان اشک آلود گفت: "متین برادرم به من گفت که دیگر اجازه نداری پوهنتون بروی". با تعجب پرسیدم چرا؟ مگر چه شده تو که خیلی زرنک استی. او در پاسخ به سوال من گفت: "چون دیروز وقتی به طرف خانه می رفتم متین با دوستانش در کوچه بودند و یکی از آنها به من گفت چی چشمانی داری! وقتی متین خانه آمد، به من گفت دیگر پایت را از خانه بیرون نگذار."

زنی را می شناسم که روزی با شوهرش دعوا کرده و خیلی عصبانی می شود، کنترول اش را از دست می دهد. آنچنان حالش خراب می شود که کارد را بر می دارد و دستش را می برد. وقتی شوهرش این صحنه را می ببیند به پولیس زنگ می زند و از زنش شکایت می کند که زنش می خواسته او را بکشد. پولیس می آید و زن مظلوم را دست بند می زند.

چرا همیشه این زن است که "بد" است؟ اگر طفلش مریض شود، بدلیل این که گویا از فرزندش خوب مراقبت نکرده است، انگشت اتهام به سوی زن نشانه می رود و او را مقصیر می دانند. اگر شوهری زنش را لت و کوب کند، باز هم گناه زن است، چون این زن است که گویا باعث ایجاد شرایطی شده است

که منجر به برافروختگی و عصبانیت شوهرش شده و شوهر "ناچار" دست به خشونت زده است. در ضمن اگر سایه ترس شوهر نباشد زن آنطور که ادیان او را توصیف کرده اند "مایه فساد" است و می تواند "بد راه" شود. با خانم مذهبی ئی در مورد حقوق زن صحبت می کردم او می گفت که این حق مسلم و یزدانی مرد است که زن اش را بزند، در غیر آن زن گمراه می شود.

ضیا گل که زنی خیلی قشنگ و تناز بود، چهار دختر داشت و شوهرش از یک پا می لنگید و یک دست اش هم معیوب بود. این مرد ظالم باوجود نواقص جسمی اش دایم ضیاگل بخت برگشته را می زد. من و مادرم به او می گفتیم که چرا از خودت دفاع نمی کنی تو هم می توانی شوهرت را بزنی. ولی ضیاگل که زن سخت مهربانی بود و همچنین جایگاه مادونش را به عنوان یک کنیز و جنس دوم پذیرفته بود، می گفت "گناه دارد." مادرم به او می گفت مردت که ترا می زند آیا گناه نه می کند؟ ضیا گل با لبخند ملیحش این پرسش مادرم را بدون جواب می گذاشت.

زن و شوهری را می شناسم وقتی شوهر از سر کارش به خانه بر می گردد، پا هایش را روی میز دراز می کند، هرچند که زن از این عمل شوهرش خیلی بدش می آید، ولی جرئت اعتراض نسبت به شوهرش که در حقیقت "ارباب خانواده" است را ندارد. او می گوید که شوهرش با داد و فریاد صدا می زند، زن جان چای بپار که خیلی خسته استم و ساعتی بعد باز صدا می زند که غذا چه شده، چیزی داری که زار کنم یا نه؟ از صبح تا شام در آشپزخانه چه جان می کنی؟ این مرد بدبخت خود هیچ کاری را بلد نیست. در خانه با فامیل اش رویه خشک و سرد دارد و خیلی بدرفتار است. در حالیکه این مرد در بیرون از خانه خیلی خوش برخورد است. با دوستان و آشنایانش خیلی رویه خوبی دارد و لبخند هم از لیش دور نمی شود. مردانی را می شناسم که با فامیل های خودشان خوش برخورد نیستند مگر بیرون از خانه با خوشروئی با دیگران مقابل می شوند. همین تازگی ها مادری از پسرش گله مند بود و شکایت داشت که او در خانه با ما هیچ وقت حتا حرف هم نمی زند، در حالیکه با دیگران خیلی برخورد خوب و مودبانه دارد. چرا؟ برخورد این چنینی را مردان بدلیلی انجام می دهند تا اتوریته شان را در خانه حفظ کرده باشند و همه از آنها حساب ببرند و به مقام والا و برترشان احترام بگذارند.

متأسفانه علت همه محدودیت هایی که در جامعه نصیب زنان می شود ریشه در فرهنگ و آرای مردسالار دارد. خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی نقشی مهمی در تداوم و تحکیم باورها و هنجارهای مردسالارانه دارد، چون در محیط خانواده به عنوان

نمایش تفویض قدرت

و اجرای به اصطلاح نمایشات تازه سیاسی روی صحنه را ظاهراً مرتب جلوه داده تا ضعف و ناتوانی های خود را در اجرای وعده های داده شده در عقب آن پنهان نمایند.

دست و پاچه گی و نا امیدی بازیکنان سیاسی افغانستان آنها را واداشته است تا از یکسو با مراجعه به متحدین سابق و وعده تقسیم قدرت سیاسی با آنها از مشکلات فعلی شان اگر بتوانند بکاهند، و از جانب دیگر با نشان دادن چراغ سبز به طرفداران سردار بی سر محمد داوود بنیان گذار جمهوری نام نهاد در حقیقت دو فاخته را بیک تیر نشان گیرند. یعنی اینکه از یکجانب طرفداران راست محمد داوود را که تعداد شان در گوشه و کنار کم نیست مطمئن سازد که در تقسیم قدرت گویا از خاطر نرفته اند و از جانب دیگر طرفداران چپ محمد داوود یا آنچه از بقایای حزب دموکراتیک خلق را که از دیر زمان به اینطرف با آرایش دادن های سیاسی و حضور در دور و حوش امپریالیزم موجودیت خود را منحیث عناصر پُر تجربه و آماده بکار بچشم امپریالیزم میزدند اطمینان بخشند که گویا تجارب آنها نیز مد نظر گرفته خواهد شد.

از آن جائیکه پاکستان یک متحد دیرینه و استراتژیک امریکا در منطقه شمرده میشود و همواره در هرنوع تعاملات سیاسی و نظامی منافع امریکا و متحدین او از جانب حکومت پاکستانی مدنظر گرفته شده است، در عوض غربی ها نیز منافع و مشوره های مقامات سیاسی پاکستان را در هر اقدامی در این منطقه محترم شمرده اند. چنانچه از آغاز جنگ بر علیه حکومت تحت الحمایه شوروی پاکستانی ها و غربی ها با مشاوری همدیگر جبهه ضد شوروی را در افغانستان رهبری کردند. از تشکیل گروه های اسلامی تا دولت اسلامی، ترتیب و تنظیم گروه طالبان، به قدرت رسانیدن آنها، راندن آنها از قدرت، تجاوز نظامی، آوردن دولت ائتلافی متشکل از گروه های اسلامی، بقایای حزب دموکراتیک و ناسیونالیستها تا ترتیب و تنظیم دادن دوباره طالبان و آغاز دوباره جنگ در کشور حکومت و حلفات سیاسی مطرح پاکستانی همواره در کنار غربی ها قرار داشته، بصورت علنی و یا مخفی از ادامه جنگ و به قدرت رسانیدن گروه های اسلامی پشتیبانی نموده، و در ایجاد فضای ترور و اختناق در میان کتلات مردم و روشنفکران از هیچنوع تلاش دریغ ننموده اند.

طالبان این فرآورد تقریباً تازه و اخیر که محصول همکاری های بیشاپیه غرب، آی، اس، آی بقایای سرخورده گروه های اسلامی افغانی و احزاب اسلامی پاکستانی میباشند دیگر دست تمامی اُمت های قبلی محمد بن عبدالله را در منطقه از عقب بسته و در تطبیق شریعت او نام محمد را از نو تازه کردند. گذشته از دوران حاکمیت شان که در آن از هیچنوع اسلامی گری و انجام اعمال غیرانسانی دریغ نکردند، اینکه منحیث نیروی مطرح از جانب غرب در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان دارند قدم های موثر برای برگشت به قدرت سیاسی میبردارند.

انگلیس ها منحیث اساس گذار و تمویل کننده اسلام سیاسی عقیده دارند که اسلام مناسب ترین متحد آنها در حفظ منافع شان در منطقه میباشد. از همینرو در تلاش اند تا برای نگه داری از منافع شان در آن منطقه احزاب بزرگ اسلامی پاکستانی (جماعت اسلامی، جمعیت العلماء، سپاه صحابه، حرکت المجاهدین، حرکت الانصار، سپاه مجاهدین) را که هر کدام دارای هزاران فرد مسلح میباشند بیش از این مساعدت نموده و آنها را در صورت ضرورت در مناطق سرحدی وزیرستان، دیره اسماعیل خان، تزه منگل، صوات، باجور و برخی دیگر از مناطق سرحدی جا بجاه نموده و بصورت یک دولت در آورد تا بدین ترتیب هم آنها را در کنترل داشته باشد و هم از موجودیت آنها منحیث یک نیروی سرکوب برای جلوگیری از رُشد نهضت های چپ در منطقه استفاده نماید.

اما امریکاییان به این نظر اند که در شرایط فعلی نظام مذهبی اسلامی مانع عمده در راه گسترش مناسبات بورژوازی شمرده شده از این لحاظ تمایل دارند تا با تطمیع تدریجی آنها را از ساحه قدرت سیاسی دور نگه دارد. دولت بوش میخواست همین برنامه را بصورت تدریجی در افغانستان تطبیق نماید. او میخواست تا برخی از طالبان را که گویا خواهان اشتراک در قدرت سیاسی هستند با دست برداری از جنگ در مقابل امریکاییان در قدرت سیاسی شرک نماید، تا با آوردن اشتقاق در صفوف طالبان از یک جانب مشکل خود را تخفیف دهد، و از جانب دیگر با آوردن وریانت جدید و چهارم (گروه های مجاهدین، تکنوکرات ها و ناسیونالیستها، بقایای حزب دموکراتیک خلق و طالبان) همه گروه های را که خواهان خدمت گذاری به امریکاییان در افغانستان هستند در اختیار خود داشته باشد. تا در زمان های لازم از هر کدام بر وفق ضرورت در ایجاد تفرقه در صفوف زحمتکشان کشور و پرده پوشی مبارزه طبقاتی و سرکوب نهضت سوسیالیستی که برموازات رُشد بورژوازی در حال شکل گیری میباشد استفاده لازم بعمل آورد. دولت جدید امریکا با نمایش طرحات تازه استفاده از ربوت ها در جنگ

برعلیه طالبان در حقیقت میخواید با نشان دادن چنین زیگنال پروسه پیوستن طالبان را با دولت تسریع نماید و برای این هدف از قبل زمینه سازی های داشته است.

از همینرو نماینده امریکا در افغانستان به صراحت ابراز داشت که قبل از شروع انتخابات اختلافات دولت با طالبان بانیست حل و فصل گردد تا طالبان قبل از شروع انتخابات با بدست آوردن امتیاز شان با خاطر آرام بتوانند در انتخابات اشتراک نمایند. هدف از به تعویق افتیدن انتخابات فعلی هم همین بود تا وقت برای حل مشکلات از این ناحیه کمایی نمایند.

بحران مالی سرمایه داری و تأثیرات ناگوار آن بالای اقتصاد کشور های کاپیتالیستی بدون شک قدرت تعرضی و عملیاتی آنها را تضعیف نموده و دیگر قادر نمیباشند مصارف گزاف عملیات دحشت افگنی، تروریزم، تفرقه اندازی، بانڈیتیزم و مخارج کمرشکن زنده گی پُرتجمل فعالین عملیات ها را مخصوصاً در افغانستان و پاکستان تمویل نمایند. از همینرو تلاش دارند تا تحت نام جور آمد به اصطلاح ملی حلفات زنجیر استبدادی دشمنان مردم و دوستان خود را بهم پیوست نموده تا از یک جانب ثقات بار مخارج جنگ را تخفیف دهد و از جانب دیگر با ایجاد اداره باهمی از عناصر وابسته و جیره خوار اوضاع افغانستان را بهتر در کنترل خود داشته باشد.

اما تشیع سمبولیک اسکلیتی بنام محمد داوود و بخاک سپاری آن بامرسم رسمی بعد از گذشت 31 سال بمثابه چراغ سبز به طرفداران او چه هدفی را در قبال دارد. جهت توضیح این مسئله باید یکمقدار به ریشه های تاریخی آن نظر اندازی نماییم.

قضیه پشتونستان آب هیرمند، و شمولیت افغانستان در پیمان نظامی بغداد بمثابه نقاط کلیدی در چگونگی روابط افغانستان و غرب تأثیرات مهمی در بهبود ارتباطات فی ما بین غرب مخصوصاً ایالات متحده و حکومت افغانستان داشت.

در دسامبر 1953 بعد از استعفای شاه محمود جنرال محمد داوود از جانب پسرکاکا و شوهر همشیره محمدظاهرشاه به مقام صدارت برگزیده شد. او در عین زمان بحیث وزیر دفاع، وزیر داخله، سفیر افغانستان در پاریس و والی برخی از ولایات ایفای وظیفه مینمود. در آن زمان حکومت افغانستان جهت رفع معضلات اقتصادی که حکومت سابق گویا از حل آن عاجز مانده بود، کوشش نمود تا با جلب حمایت های مالی و تخنیکی کشور های خارجی مشکلات خویش را حل نماید. معضله پشتونستان که مانع عمده در راه بهبود روابط حکومت افغانستان

نمایش تفویض قدرت

و کشور های غربی بود داوود را واداشت تا تقاضای کمک از اتحاد شوروی نماید. در سال 1953 در ایام سفر نکسن معاون رییس جمهور امریکا به افغانستان حکومت تقاضای کمک های اقتصادی را از امریکاییان نمودند. امام نکسن موضوع پشتونستان را پیش کشیده و از حکومت افغانستان تقاضا نمود تا بصورت یکطرفه از موضوع پشتونستان بگذرد. که این پیشنهاد مورد قبول حکومت قرار نگرفته و از همین لحاظ امریکاییان از دادن کمک های اقتصادی و عصری ساختن اردوی افغانستان معذرت خواستند.

خروشچف در یادداشت های خود نوشته بود که امریکاییان برای ساختن یک پایگاه نظامی میخواستند داخل افغانستان شوند. بعضی از حلقات نظامی افغانی آن زمان با این مفکوره مخالف بودند که وارد یک پیمان نظامی شوند و از این طریق جلوی پیشروی اتحاد شوروی را بگیرند. آنها عقیده داشتند که بجای پیمان های منطوقی در آسیا پیمان ناتو بانیست تقویه گردد تا جلوی پیشروی شوروی گرفته شود.

پلان های اقتصادی حکومت و قت و رد کمک ها در ساحات ملکی و نظامی از جانب ایالات متحده باعث آن گردید که حکومت افغانستان تحت رهبری محمد داوود گامهای بطرف اتحادشوروی بر دارد. که در ضمن آن قرضه سه و نیم میلیون دالری برای اعمار دو سیلو و مساعدت های تخنیکی در موارد مختلف و همچنان اعمار یک فابریکه اسفالٹ و قیر ریزی برای اسفالٹ سرک های کابل بود. به همین سلسله کمک های شوروی ها در موارد دیگر نیز ادامه پیدا کرد. بعد از سفر خروشچف و بلغانین به افغانستان قرار داد های در ساحات گوناگون بین دو دولت منعقد گردیده و روسها از موضع افغانستان در قبال قضیه پشتونستان حمایت کردند. همچنان و عده کشور های اعمار شوروی برای انجام کمک ها در موارد تخنیکی و کشاورزی مانند احداث پروژه های زراعتی در مناطق مختلف کشور و ساختن فابریکات سمنت و نساجی و غیره نیز وعده داده شد، که با آن سطح وسیع روابط افغانستان و شوروی امریکاییان به محمد داوود لقب شهزاده سرخ را دادند.

گسترش روابط حکومت محمد داوود با شوروی ها در ساحات گوناگون اقتصادی، تخنیکی، فرهنگی، تجارتی، ترانسپورتی و نظامی برای تجهیز و عصری سازی اردوی کشور که تا سالهای 1959 به سرعت و بعد از آن بصورت نورمال ادامه داشت، موجبات

تشویش دولت امریکا را بر انگیخت. از همین لحاظ امریکاییان به حکومت افغانستان ابلاغ کردند که در حل قضیه پشتونستان با دولت پاکستان آنها میخوانند کمک کنند. این پیشنهاد از طرف حکومت داوود بعنوان نشانه از بهبود روابط بین امریکا و حکومت افغانستان تلقی گردیده و بعد از آن تاریخ کمک های امریکا در ساحات مختلف اقتصادی، نظامی، راه و میدان سازی، تعلیم و تربیه، تخنیکی شروع شده و در مدت کم به میزان وسیعی رسید.

خرابی روابط افغانستان و پاکستان بر سر قضیه پشتونستان و بندش راه های ترانزیتی که صدمه زیادی به اقتصاد افغانستان وارد نموده بود، موجب تشویش حکومت گردیده و باعث بروز اختلاف بین شاه و صدراعظم محمد داوود گردید. که در نتیجه به استعفاي صدر اعظم محمد داوود در سال 1963 شد. طرح جمهوری شعار داوود بود که در زمان صدارت خود این مسئله را با محمد ظاهر شاه وقت نیز طرح نموده بود. شاه با این مسئله موافقت داشت و میگفت که دیگر نمیتوان با حکومت شاهی حاکمیت خود را ادامه داد و زمان آن فرارسیده است که حکومت شاهی را به جمهوری تعویض کرد، اما برای تطبیق آن زمان را مشخص ننموده بود، که این موضوع مایه اختلاف محمد داوود و ظاهر شاه گردیده و از همین لحاظ وی تصمیم به استعفاء گرفت.

اما محمد داوود چه کسی بود؟

سردار مستبد پسر کاکا و شوهر خواهر محمد ظاهر شاه که در سال 1953 بعد از آنکه حکومت شاه محمود کاکای ظاهرشاه به بحران های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مواجع گردید واز اثر وارد نمودن استبداد بیش از حد بالای نهضت های سیاسی، زیر فشار جنبش های مشروطه خواهی قرار گرفت و دیگر قادر به ادامه حکومت نبود، برای تغیر شکل حکومت و فریب مردم محمد داوود از جانب شاه به سمت صدراعظمی مامور گردیده و موظف شد تا حکومت جدید بوجود آورد. در زمان حکومت محمد داوود که از دسامبر 1953 تا 9 مارچ 1963 ادامه یافت، سردار مستبد مانند کاکا هایش محمدهاشم و شاه محمود که از شدت آدم کشی به هاشم جلا د و شاه محمود جلا د مشهور بودند از هیچ نوع قضاوت و دشمنی بر علیه جنبش های سیاسی و اجتماعی و روشنفکران کشور دریغ نمود.

فریزر تتلر سفیر وقت انگلیس مقیم کابل در باره خاندان نادر شاه و برادرانش مینویسد: این خاندان منافع انگلیس را در این قسمت آسیا به بهترین وجهه تأمین مینماید. وقتی قدرت بدست این خاندان میرسد سیاست داخلی و خارجی این کشور کاملاً یکجانبه متکی به

انگلیس میشود.

در زمان صدارت سردار محمد داوود تعداد بیشمار روشنفکر و آزادی خواه با اعضای خانواده های شان اعم از اطفال و زنان و دختران نوخوان و پیران راهی زندان ها شده و مدت های طولانی را بدون سرنوشت در سلول های زندان سپری نمودند و یا صدها تن از روشنفکران اعدام و یا بصورت مرموزی بقتل رسانیده شده و یا تبعید گردیدند. در زمان حاکمیت آن ها در زندان های خانواده گی اطفال در زندان ها متولد گردیده و بعضی از آنها حتا تا ده سالگی شان خانه جزء زندان نداشتند و با تصورات طفلانه شان فکر میکردند که گویا خانه شان همین است که آنها در آن زنده گی میکنند.

بعد از سفر ظاهر شاه و ملکه حمیراء به ایالات متحده در سالهای دهه 50 قرن 20 امریکاییان از ایشان استقبالی گرم بعمل آورده و حمایت کلی شان را از حکومت شاهی افغانستان ابراز نموده و عده هر نوع کمک را در ساحات مختلف به شاه دادند. از همینجا بود که در زمان صدارت محمد داوود امریکاییان او را شخص مساعد به خود دانسته و در آخر حکومتش از او حمایت بی فید و شرط خود را ابراز داشتند. و حتا در حل معضله پشتونستان به او وعده همکاری دادند.

محمد داوود بحیث یک عضو درجه دوم خاندان سلطنتی و وارث بلا استحقاق خاندان سلطنتی چانس رسیدن به رهبری دولت و حکومت را از مجرای خاندان خودش کمتر میدید، و از آن جاییکه او یک شخص خودخواه و قدرت طلب بوده و همواره در فکر رهبری کل کشور بود، یگانه راه برآورده شدن آرمان خود را در تعویض نظام شاهی به نظام جمهوری میدانست، تا از این طریق و با استفاده از نفوذ خاندانی خود در میان برخی از حلقات سیاسی کشور و با استفاده از روابط با دولت امریکا و اتحاد شوروی و برخی کشور های دیگر و از طریق یک حزب سیاسی که او در رأس آن قرار داشته باشد این آرزوی خود را برآورده سازد. بر سر همین مسئله او با شاه مخالفت داشت. شاه که گویا افکار او را از قبل میخواند حاضر نبود تا به این ساده گی تسلیم محمد داوود شود. لذا داوود مجبور شد در مارچ 1963 استعفاء نامه خود را به شاه تسلیم نماید.

مانورهای محمد داوود برای رسیدن به قدرت سیاسی کل کشور امرکاییان را به این فکر انداخته بود که شاید بتوانند از طریق وی بساط خاندان فیودالی را از رهبری افغانستان برداشته و بجای آن اساس اقتصاد بورژوازی را تحت رهبری سرمایه داری کمپرادور در این کشور بوجود آورند.

اما مخالفت محمد داوود در رابطه با قضیه پشتونستان همواره مانع بهبود روابط امریکا و محمد داوود میشد. **ادامه در صفحه ۷**

نمایش تفویض قدرت

روسها با توجه به مخالفت محمد داوود در رابطه با پشتونستان و تقاضای امریکاییان برای صرف نظر از قضیه پشتونستان استفاده نموده از موضع محمد داوود به حمایت از قضیه پشتونستان پشتیبانی نموده و او را در دست خود داشتند. چنانچه در 26 سرطان 1352 روس ها از او بحیث سمبول استفاده نموده قدرت سیاسی کشور را بعد از یک کودتای سفید که به همکاری حزب دموکراتیک خلق رُخ داد بدست خود متمرکز نمودند. به تعقیب آن محمد داوود با تشکیل حزب غورزنگ ملی و با قرار گرفتن در رهبری آن به آرزوی خود نایل گردید. اما کودتان نظامی پاکستان تحت رهبری جنرال محمدايوب خان که قبلاً در زمان صدارت محمد داوود صورت گرفته بود و از جانب وی خطر جدی برای افغانستان تلقی میگردید، و همچنین تسلیح نظامی پاکستان توسط ایالات متحده و اخطارهای پی در پی محمد ایوب خان که قبلاً هم از طرف محمد داوود یک خطر بزرگ تلقی گردیده بود، برای تقویه نظامی در رابطه با موضوع پشتونستان و خطر از جانب پاکستان از روس ها طلب کمک های بیشتر نظامی را نموده و در زمان ریاست جمهوری نیز دوباره طرح نمود.

اما کمک های روسها در مقایسه با تقویه نظامی پاکستان از جانب امریکا غیرقابل مقایسه بوده و به همین دلیل و نیز تمایلات امریکاییان به بهبود روابط و اجرای کمک های بیشتر به دولت محمد داوود به غرض جلوگیری از توسعه نفوذ روسها در منطقه، محمد داوود تغییر موضع داده و جانب غرب را انتخاب نمود. چنانچه در خلال سفر رسمی ایکه در اواخر حکومتش به مصر نمود و از آنجا بطور مخفیانه عازم امریکا شد (جزییات سفر از جانب محمد خان جلال وزیر تجارت و غلام سخی قوماندان قوای هوایی که در سفر معیتی او را داشتند به کا، جی، بی اطلاع داده شده بود) و بعد از مراجعت به وطن آغاز به برچیدن مهره های طرفدار روسها از حکومت و توقیف اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق نمود. اما شمشیر روسها دیگر به گلویش رسیده بود که تنور 180 درجه سیاسی هم حیات او و حکومتش را نجات نداده و کودتای در کودتا توسط حزب دموکراتیک جان او و حکومتش را برای مستحق بعدی سپرد.

(ادامه دارد)

اپیدیمی خود کشی بین سربازان امریکایی

اند، به بالا ترین رقم رسیده است. بنابر این گزارش، از آغاز سال جاری تا کنون 109 سرباز آمریکایی در حین انجام وظیفه خودکشی کرده اند. که بالا ترین رقم از سال 1980 (سالی که احصایه گیری آغاز گردیده است)، تا به حال میباشد. میزان خودکشی 7،18 در هر صد هزار نفر میا شد. در حالیکه در میان بقیه مردم این میزان 9،8 در هر صد هزار نفر است. این رقم میان سربازانی که بین 20 تا 24 سال عمر دارند به 9،22 در هر صد هزار میباشد، که تقریباً چهار برابر میزان خودکشی بین جوانها در همین سن است.



تعداد عساکری که خودکشی می نمایند خیلی بیشتر از آنهایی هستند که در جنگ عراق کشته شده اند. در سال 2005 حداقل 6256 نفر سرباز آمریکایی در عراق جنگیده اند، خودکشی کرده اند. این رقم حد اوسط 17 مورد خود کشی در روز میشود. جمعاً 3863 نفر عسکر آمریکایی در عراق کشته شدند که تقریباً 4،2 نفر در روز میشوند. (2)

سربازان کهنه کار بیشتر آسیب پذیراند

احتمال خودکشی بین سربازان کهنه کار آمریکایی دوچند بالاتر از افراد عادی جامعه است. در امریکا 250 میلیون سرباز کهنه کار وجود دارند که 6،1 میلیون نفر آنها در افغانستان و عراق جنگیده اند. پاول ریکهوف که یک گروپ برای کمک به سربازانی که از افغانستان و عراق برمیگردند تأسیس کرده است، میگوید: "همه از جنگ زخمی بر نمیگردند، ولی نتیجه نهایی اینست که هیچ کسی بدون تغییر بر نمیگردد." احصایه های فوق الذکر مواردی اند که با

وصف تلاش پنتاگون برای مخفی نگهداشتن آنها، به مطبوعات درز مینماید. تعداد کسانی که اقدام به خودکشی نموده ولی موفق به انجام آن نمیشوند، بمراتب بیشتر ازین است. سربازانی که در اثر اختلال روانی به دلیل شرکت شان در جنگهای افغانستان و عراق، نیاز به مراقبتهای پزشکی دارند، هزینه سهمگینی را بر جامعه تحمیل میکنند. این در حالی است که عده کثیری در امریکا از بیمه صحی بر خوردار نیستند. بیشتر از صد هزار سربازی که در سالهای اخیر از جنگ در عراق و افغانستان بر گشته اند، برای تداوی به روانپزشک مراجعه کرده اند.

تیم پسر آقای بومان یکی از نیرو های ذخیره نظامی بود که در یکی از جاده های خیلی خطرناک بغداد که جاده میدان هوایی نامیده میشود، وظیفه اجرا کرده است. مادر نامبردا میگوید: "زمانی که او برگشت، چشمانش مرده بودند، دیگر درخششی در آنها مشاهده نمیشد. تیم هشت ماه بعد از مراجعت در روز شکر گذاری (چهارمین پنجشنبه ماه نوامبر که در امریکا به مناسبت برداشت اولین محصول بنام روز شکر گذاری یاد میشود)، دست به خود کشی زد."

مطالعات جداگانه نشان میدهد که یک چهارم سربازان آمریکایی یعنی (25%) آنها را افراد خانه بدوش امریکا تشکیل میدهند. این بی سر پناهان 11% جمعیت بزرگ سالان آنکشور را میسازند.

اتحادیه ملی برای پایان دادن به بی سرپناهی، تخمین میزند که در هر فرصتی 19،254 نفر از بی خانمانان شامل صفوف نظامیان آمریکایی میباشند. سربازان جوانی ازین دست زمانی که از افغانستان و عراق برمیگردند، مجدداً سر و کله شان از آشپزخانه های سوپ و پناهگاه ها، پیدا میشوند. که علاوه بر مشکلات بی پناهی و بیکاری، مشکلات ناشی از جنگ را نیز یدک میکشند.

1- The Times.

<http://www.timesonline.co.uk>

2- <http://www.nettavisen.no>

آمار اشاره شده در این متن مربوط سال پار است!

**کارگری خپه روز
جهانی زن را به همه
آزادی خواهان تبریک
و تهنیت عرض می
دارد.**

رهائی پرویز کامبخش و تعرض ارتجاع افغانی

صدور صدها بیانیه و اعلامیه افشاگرانه برضد حاکمیت ارتجاعی در داخل و خارج از کشور، بود؛ که محصول آن رسوا شدن هرچه بیشتر ماهیت دموکراسی وارداتی غرب و پرده برداشته شدن از روش ریاکارانه سیاسی غربی‌ها در افغانستان و وعده‌های میان تهی شان برای به اصطلاح تأمین فضای دموکراتیک در کشور بود. این موج افشاگری و رسوا سازی به جانی رسید که بلاخره مردم و افکار عمومی در جوامع غربی دولت های شانرا مجبور ساختند تا بر دولت اسلامی افغانستان فشار آورند و دولت مزدور به رهبری کرزی هم در یک اقدام فلمی دستور رهائی پرویز کامبخش را صادر نمود. ولی همزمان با رها شدن کامبخش از زندان، عرش اسلام در افغانستان به لرزه درآمد و پوسیده ترین نمایندگان فکری و سیاسی آن، چون صبغت الله مجددی رئیس مجلس سنا، با سردادن فریاد اسلام در خطر است و به مقدسات دینی توهین شده است، وارد معرکه شد و از نام مجلس سنا حکم رهائی کامبخش را "مغایر با ارزشهای اسلامی" خواند. این مجلس به اصطلاح نخبگان که در آن شیدان معروف و از جمله سردسته تعویض دهان، تومارنویسان و تحمیق گران مردم ساده و خوش باور کشور، صبغت الله مجددی، بدور هم جمع اند و چون عفريت دوسر هم از جانب جامعه جهانی دموکرات! و هم از درون کشور تغذیه می‌شوند، دارند با اصدار فتوای اینچینی در رکاب لشکر چپاولگر به حق آزادی بیان، گفتار و نوشتار شهروندان و بر حداقل های ارزشهای ابتدائی دموکراتیک و روشنفکرانه در کشور می‌تازند.

مجلس سنا پرویز کامبخش را "مرتد" دانسته و خواهان آن بود تا وی به جرم توهین به مقدسات دینی به مجازات کشانیده شود. زیرا وی در رابطه به نقض حقوق زنان در دین اسلام مقاله را از انترنت دریافت داشته و گویا به عده برای مطالعه داده است. شاید محتوای آن مقاله که مشخصاً معلوم نیست که کدامین دیدگاه اسلامی در رابطه به جایگاه زن در دین اسلام را به بحث گرفته است، اما چیزیکه آشکار و انکار ناپذیر است، آنست که زن در قرآن و قوانین شرعی جنس فرودست به حساب رفته از حقوق و ارزش ناچیزی برخوردار است. اینکه در محاکم و در رابطه به میراث یک زن نیم یک مرد محسوب میگردد، در ازدواج و طلاق نسبت به مرد از

حقوق مشخص و ناچیزی برخوردار است، اینکه مرد در دین اسلام اجازه لت و کوب وی را دارد، اینکه زن از حق انتخاب شوهر، تعیین محل سکونت، چگونگی پوشش خود و حق سفر کردن محروم است، اینکه به سنین بسیار پایین 9 سال الی 15 سال باید بتواند به عقد مرد دراید. اینکه زن هر وقتی که مرد بخواهد باید او را از نظر جنسی ارضا کند، اینکه یک مرد مسلمان حق دارد الی 4 زن و بیشتر از آنها به نکاح خود در آورد. اینکه مرد مسلمان شرعاً جواز داشتن کنیزکان و بردگان زن را دارد و اینکه به اساس تبعیض بسیار روشن زن و مرد از هم جدا باشند و ده ها و صد ها مثال و حقایق انکارناپذیر دیگری چون حجاب اجباری و غیره و غیره .



حال سؤال می‌شود که این‌ها و هزاران حقوق پامال شده دیگر مترادف به آن از جمله مقدسات! اند و باید افشا و رسوا نگردند؟ اینجاست اصل مبحث و علت لرزش عرش و ارکان اسلامی که محافظین آن طی این 14 قرن برایش دستاویز داشته باشند که ندارند..... باید یادآور شد که در افغانستان با وجود 8 سالی که از ورود کاروان جنگی دموکراسی غربی به افغانستان میگذرد و امروزه تحلیل گران و سیاستمداران عرصه های متفاوت فکری در پی عوامل عدم ثبات و تاثیر گذاری آن در افغانستان اند و در ضمن زیر نام ونیت به اصطلاح نیک برپائی حداقل دولت متعارف در افغانستان صدها میلیارد دالر را در عرصه های گوناگون هزینه کرده اند، ولی دریافت کلید اساسی رفع مشکل میسر نیست و آن این است که آمریکا و انگلیس از اول تا کنون عامدانه نخواستند تا نیروهای مذهبی مرتجع و عقب گرا و دشمنان آزادی و تجدد را که تاریخا مقام و موقعیت شان در تاریخ سیاسی افغانستان آشکار و انکار ناپذیر بوده و این موقف آن ها در برهه های مشخص زمان به نفع سیاستهای ضد آزادیخواهی در کشور نیز بوده را کنار بگذارد.

استفاده ابزاری از هویت‌های فرسوده فکری در جوامع اسلام زده زیر نام دموکراسی اسلامی و غیره توسط سرمایه جهانی به یک سنت سیاسی مبدل گشته و غرب خواهان

آنست تا با استفاده از این ساختار حکومتی در صفوف و متحدین خود که در مقابله و مبارزه علیه چپ و کمونیسم حد اعظم استفاده نموده، به آن‌ها آرایش جدید ببخشد. فیگورهای معروف آن‌ها را منکوب و باقیمانده ها را زیر نام گروه‌ها و کانون های به اصطلاح اسلام میانه رو در چارچوب های حکومتی زیر نام پسوند و یا پیشوند دادن دموکراسی، ابقا نماید. که تاریخاً نیز این استراتژی به سود سیاست سرمایه برای غرب مثمر ثمر ثابت شده است و دستاورد های خود را به همراه داشته است. نگاه کوچکی به کارنامه‌های گروه‌های مرتجع مذهبی از جمله خاندان مجددی ها در فرومایگی و چاکرمنشی شان به امپراطوری انگلیس در شکست جنبش تجددگرای دوره امانی و اصلاحات مدرن آن زمان به همگان مثل آفتاب روشن است. این‌ها و جمع بزرگی از این ایادی با استفاده از قانون شریعت اسلامی چه در شئون شخصی و چه در زندگی سیاسی جامعه از طریق ساختار های دولتی با کسب مشروعیت حفظ و پاکیزه نگهداری زندگی انسانها... به وسیع‌ترین مداخلات بیشرمانه دست زده‌اند. همچنانیکه قوانین اسلامی با هر نوع تفکر آزاد و مخالف جریان و حقیقت گوی مخالفت میکند، با آزادی اندیشه و عمل پیوسته در جنگ بوده اتهام هایی را بنام فساد، بداخلاقی، کفر و الحاد برای خاموش نگهداشتن هر نوع صدای اعتراض و تحقیق بکار میبرد. یکی از مشخصات اصلی این آنست که خواست خدا را بر همه انتخاب های دیگر موجه و مقدم میداند و اجرای این خواستها باید عمل شود. در سیاست نیز این خواست اساسی خداست نه مردم که تصمیم میگیرند که زندگی و امور شانرا پیش ببرند. بنا جائیکه قوانین شریعی حاکمیت میکند، جا برای اندیشیدن یا باز و آزاد اندیشیدن مردم کاملاً بسته و مهر است و هر فریاد و صدای آزادیخواهانه و حقیقت گوی با زندان، اعدام و بریدن زبانها جواب میگیرد.

با رهائی پرویز کامبخش آشکار شد که حکام مرتجع و مراجع مذهبی قرون وسطائی در افغانستان اولاً سرکوبگر ارزشهای کاملاً ابتدائی انسانی است و در آتیه در تقابل با خواست رهائی و افشاگری انسان معترض و آزاداندیش جامعه با تمام زرادخانه اش آماده باشد. هرگاه که این تعرض ارتجاع به آزادی بیان و اعتقاد به همین منوال به پیش رود نتایج زیانباری را در پی خواهد داشت. لذا بر جنبش آزادیخواهی و لائیک جامعه است تا با تمام نیرو در مقابل این تعرض و سیادت ایدئولوژیک ارتجاع اسلامی به پا خواسته و از حق آزادی بیان دفاع کند.

برخی از آمار تلفات غیرنظامیان در اثر "اشتباهات" ناتو

از یک جانب طالبان مردم ملکی را سپهر می سازد و از جانب دیگر ناتو به نام طالب مردم را هدف قرار می دهد. قربانیان هر دو طرف را غیرنظامیان تشکیل می دهد. در جنگ دو کمپ ارتجاعی این مردم عادی اند که قربانی می شوند. در زیر آمار رسمی گزارش شده از جنایات ناتو به رهبری نظامی ایالات متحده آمریکا را ملاحظه می نمایید. آمار و ارقام واقعی می تواند به مراتب بیشتر از این باشند.

صبح روز یکشنبه 21 فبروری 2010 مطابق 2 حوت 1388 در اثر حمله هوایی نیروهای ناتو به مینی بوس ها در ارزگان، دست کم بیست و هفت نفر از افراد ملکی از جمله چهار زن و یک کودک کشته شدند و این حمله هوایی منجر به مجروح شدن 12 نفر دیگر شده است. والی ارزگان گفت که تمامی افراد کشته شده در این حمله، غیرنظامیان بوده اند.

دوشنبه 15 فبروری 2010 مطابق 26 دلو 1388 در منطقه مارجه در هلمند 12 نفر غیرنظامی هدف راکت نیروهای ناتو قرار گرفتند که "اشتباهی" کشته شدند که از جمله شش شان کودک بودند.

در اثر حملات هوایی نیروهای آمریکایی جمعه 22 اگست 2008 مطابق 1 سنبله 1387 در هرات 76 غیرنظامی کشته شده است. قربانیان 19 زن، هفت مرد و باقی اکثراً کودکان زیر 15 سال بودند.

روز دوشنبه، چهارم می 2009 مطابق 14 ثور در روستای "گرانه" در ولسوالی بالابلوک ولایت فراه در عملیات نیروهای آمریکایی، 140 غیرنظامی کشته شده، ۲۵ تن دیگر زخمی شدند. در حالی که برخی از منابع دیگر از جمله مردم محل، تلفات غیرنظامیان را بیشتر از این اعلام کرده اند.

دوشنبه 13 آپریل 2009 - 24 حمل 1388 در ولسوالی واته پور ولایت کنر در اثر حملات هوایی نیروهای آمریکایی شش نفر کشته و پانزده تن دیگر زخمی شده اند شاهدان عینی می گویند در نتیجه آن، حداقل سه خانه متعلق به مردم محل ویران شده است.

۲۰ حمل 1388 - 9 آپریل 2009 دو زن، یک کودک نوزاد و دو مرد عضو یک خانواده در

حمله نیروهای ائتلاف در یک روستا در ولایت خوست کشته شدند.

نظامیان آمریکایی در افغانستان تایید کرده اند که سه شنبه 29 دلو 1387 - 17 فبروری 2009 در پی عملیاتی در غرب افغانستان دست کم ۱۳ غیرنظامی کشته شدند. اکرام الدین یاور، فرمانده پلیس منطقه ای غرب گفت که شش زن، پنج مرد و دو کودک در این عملیات کشته شده اند.

جیلانی فراهی، رئیس امنیت ولایت زابل می گوید نیروهای ائتلاف در یک حمله، "اشتباه" ساختمان ماموریت پلیس را در شهر قلات هدف قرار دادند شش پلیس و یکی از ساکنان محل کشته شده و سیزده پلیس دیگر زخمی شده اند. چهارشنبه 10 دسامبر 2008 - 20 قوس 1387

شام روز سه شنبه 4 نوامبر 2008 - 14 عقرب 1887 در ولایت قندهار مراسم عروسی هدف بمباران نیروهای ناتو قرار گرفت. یک عضو پارلمان افغانستان به بی بی سی گفت که احتمال دارد در این حمله سی و هشت نفر کشته شده



در اثر یک حمله هوایی نیروهای بین المللی در ولایت خوست، 9 سرباز افغان کشته و چهار سرباز دیگر زخمی شده اند. چهارشنبه 22 اکتوبر 2008 - 01 عقرب 1387

پنج شنبه 16 اکتوبر 2008 - 25 میزان 1387 بیست و هفت نفر در جریان حمله هوایی نیروهای ائتلاف در ولایت هلمند کشته شده اند. خبرنگار بی بی سی در ولایت هلمند می گوید که او جسد هجده زن و کودک، از جمله یک نوزاد شش ماهه را دیده است.

پنج شنبه 11 سپتامبر 2008 - 21 سنبله 1387 در بمباران ناتو سه غیرنظامی، از جمله یک زن و دو فرزندش کشته شده اند. مقامات محلی در ولایت غزنی تایید کرده اند. حمله هوایی یکشنبه 22 اگست 2008 - 01 سنبله 1387 به روستای عزیزآباد در ولسوالی شیندند، حدود نود غیرنظامی کشته شده اند. سازمان ملل گفته است که شواهد قانع کننده و شاهدان عینی در اختیار دارد که نشان می دهد

حدود 90 غیرنظامی از جمله 60 کودک کشته شده .

جمعه 04 سپتامبر 2009 - 13 سنبله 1388 در حمله هوایی به تانکرهای تیل در ولسوالی علی آباد ولایت قندوز، 150 نفر غیرنظامیان کشته شده است.

دوشنبه 04 اوت 2008 - 14 مرداد 1387 در اثر حمله هوایی نیروهای ائتلاف بین المللی تحت فرمان آمریکا در این ولایت چهار غیرنظامی کشته شده اند. مقامات می گویند این افراد اعضای یک خانواده بوده اند که در ولسوالی واغز ولایت غزنی هدف بمباران قرار گرفتند.

15 جولای 2008 - 25 سرطان 1387 بمباران روز سه شنبه که به مرگ هشت غیرنظامی انجامید، در ولسوالی بکوا در ولایت غربی فراه انجام شد .

برهان الله شینواری، معاون مجلس سنا و رئیس هیئت تحقیق می گوید در حمله نیروهای ائتلاف به مراسم عروسی در ولایت ننگرهار ۴۷ تن کشته شده و نه تن دیگر زخمی شده است. به گفته آقای شینواری بیشتر قربانیان این حادثه زنان و کودکان بوده و هیچ رابطه ای با طالبان نداشته اند. یکی از مجروحان این حادثه که در بیمارستان جلال آباد بستری شده است به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفته است یک گروه ۸۰ تا ۹۰ نفری بوده اند که پس از مراسم عروسی، راهی خانه داماد شده بودند. 04 جولای 2008 - 14 سرطان 1387

یکشنبه 18 حمل 1387 - 06 اپریل 2008 محمد علیم معاون والی نورستان به بی بی سی گفت عملیات که با حضور سربازان آمریکایی و ارتش ملی افغانستان انجام شد در منطقه دواب نورستان سی و سه شهروند غیرنظامی کشته شدند.

جمعه 26 جولای 2007 - 04 اسد 1386 در هلمند و ارزگان، در جنوب افغانستان، در اثر بمباران نیروهای ائتلاف نزدیک به "یک صد" نفر کشته شده اند. مردم محلی ادعا می کنند که تمامی کشته شدگان افراد ملکی هستند که در بین آنها زنان و کودکان نیز دیده می شوند.

شامگاه روز یکشنبه 17 جون 2007 - 27 جوزا 1386 هفت کودک در نتیجه یک حمله هوایی در ولسوالی زرغون شاه ولایت پکتیکا کشته شده است.

چهارشنبه 09 می 2007 - 19 ثور 1386 در ولسوالی سنگین ولایت هلمند در اثر بمباران هوایی ادامه در صفحه ۱۰

کارگران افغانی قربانیان درجه چندم

سیف خدایاری

بیش از سی سال است افغانستان به صحنه ی رقابت های جنگ سردی، پسا جنگ سردی، تروریسم اسلامی و مالیخولیای کسب قدرت در منطقه تبدیل شده است. در سی سال گذشته صدها هزار نفر در "جنگ های داخلی" در افغانستان کشته شده اند، میلیون ها نفر بی خانمان شده و جمعیتی میلیونی از آنها آواره کشورهای همسایه و سایر کشورهای جهان شده اند.

ایران و پاکستان به خاطر هم مرز بودن با افغانستان بیشترین مهاجران یا آوارگان افغانی را داشته اند. در طول جنگ ایران و عراق به دلیل تأمین نیروی کار ارزان در پایین ترین مراتب شغلی وجود کارگران افغانی در ایران نه تنها محسوس نبود، بلکه برکتی برای سرمایه داران به شمار می آمد. در آن دوران هر چند کارگران افغانی تحت شدیدترین درجه استثمار، بی حقوقی و بهره کشی از جانب سرمایه داری قرار می گرفتند اما در سکوت و بردگی مضاعف وضعیت موجود را پذیرفته و قربانیان خاموش بردگی مزدی در ایران بودند. اما در چند سال گذشته بویژه بعد از عروج بحرانیهای شدید اقتصادی در ایران، صعود بی سابقه بیکاری، تعطیل شدن مراکز تولیدی در کشور و همزمان بالا رفتن جرم و جنایت در جامعه که از عوارض وضعیت اقتصادی است، وجود کارگران افغانی در ایران به یکی از موضوعات روز جامعه ایران تبدیل شده است.

جمهوری اسلامی که از هر پدیده ئی استفاده سیاسی می برد، با عروج معضلات اجتماعی در جامعه، برای شانه خالی کردن از مسئولیت هایی که کمترین احساس وظیفه در قبال آنها نمی کند هر از چند گاهی با برجسته کردن موضوع افغانی های ساکن در ایران بخش عمده ای از بحران های موجود در کشور را روی دوش آنها سوار می کند. در چند سال گذشته اخراج افغانی ها از ایران و دستبرد به اموال و دارایی های ناچیز آنان به داستان زندگی افغانی های ساکن ایران تبدیل شده است.

علاوه بر جمهوری اسلامی بخشی از جامعه که به یمن وجود نیروی کار ارزان "وطنی خود را از وجود "افغانه" بی نیاز می بیند،

همصدا با دولت با سوژه قرار دادن موضوعاتی مانند جرم و جنایت، قاچاق مواد مخدر، دزدی و سایر آسیب های اجتماعی که دامنگیر جامعه شده است احساسات عقب مانده و ناسیونالیستی مردم را تحریک کرده و آنها را مورد تعرض نژاد پرستانه خود قرار داده اند. در بسیاری از موارد با ایجاد شکاف میان کارگران ایرانی و افغانی عملاً راه استثمار طبقه کارگر را هموارتر کرده اند. برای نمونه به خبری از اعتراض کارگران توجه کنید: "نزدیک به ۵۰۰ نفر از کارگران مترو و علاوه بر آنها ۸۰۰ نفر افغانی بیش از شش ماه است حقوق دریافت نکرده اند!"

تعدادی از "کارشناسان، ژورنالیست ها، روانشناسان" که دنیا را از زاویه سکه های دریافتی روزانه خود میبینند، وانسانها را به سوژه خود تبدیل کرده اند نیز به این موج ضد افغانی در کشور پیوسته و تزه های مشعشع خود در رابطه با بیماریهای روحی و روانی افراد و نابسامانیهای اجتماعی را به وجود افغانی ها در کشور پیوند می زنند. اخیراً در گزارش یکی از سایت های خبری آمده بود: "حضور بیش از ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار افغانی ضمن اشغال یک میلیون و ۶۰۰ هزار فرصت شغلی در کشور، باعث بروز مشکلات و معضلاتی در حوزه های امنیتی، بهداشتی، اجتماعی و فرهنگی شده است. کارشناسان و مقامات امنیتی و انتظامی آگاه در این زمینه، نفوذ فرهنگ بیگانه از طریق ازدواج افغانه با هموطنان ایرانی؛ شیوع بیماری های واگیردار بدلیل عدم نظارت شبکه های بهداشت و درمان کشور، بروز نابسامانی های اقتصادی و بالاخره صرف شدن هزینه و انرژی زیاد از سوی پلیس در این مورد را از جمله آسیب ها و خطرات جدی وجود افغانه غیر مجاز دانسته اند."

کسی که با وضعیت سیاسی - اجتماعی جامعه ایران کمترین آشنایی دارد بدرستی می داند که افغانیان مقیم ایران از کمترین حقوق اجتماعی برخوردار بوده و هیچ سطحی از استاندارد یک زندگی متوسط را نداشته اند. اغلب آنها کارگرانی هستند که در بخش ساختمان و کشاورزی در بدترین شرایط و با کمترین دستمزد و بدون برخورداری از خدمات درمانی و بیمه های اجتماعی کار می کنند. دولت کمترین تضمینی در قبال زندگی و امنیت آنها نداشته و طبق منافع خود از آنها بهره کشی کرده است.

جمهوری اسلامی عامل اصلی بیکاری، فقر، اعتیاد و جرم و جنایت در جامعه است. نباید با تقلیل آسیب های اجتماعی در جامعه به

"افغانه" دست دولت و دسته جات فاشیست را در تعقیب و آزار کارگران و مردم محروم و شریف افغانی باز گذاشت. آنان مانند میلیون ها مهاجر هستند که در چهارگوشه دنیا دنبال امنیت و زندگی بهتری می گردند که از بد حادثه و حسن همجواری! در ایران گرفتار شده اند و در فقر و فحشا و جنایتی که سرمایه داران و دولتشان بر جامعه تحمیل کرده اند "سهم" شده اند. شهروندان افغانی در ایران باید تسلیم وضعیت موجود نشوند و حقوق شهروندی خود را تمام و کمال از جمهوری اسلامی بخواهند. افرادی هم که بصورت "غیرقانونی" در کشور زندگی می کنند مانند سایر شهروندان باید از امنیت برخوردار باشند. کارگران و همه انسانهای آزادیخواه و کمونیست وظیفه دارند در مقابل موج ضد افغانی که توسط جمهوری اسلامی و عوامل ریز و درشت رسانه ای اش براه افتاده است مقابله کنند و سیاست های فاشیسم اسلامی و ناسیونالیستی در قبال هم سرنوشتان خود را افشا کنند.

کارگران افغانستانی ساکن ایران بخشی از طبقه کارگر، بخشی از سازندگان و صاحبان واقعی سود و ثروت در این جامعه اند. امروز اگر نوک تیز حمله بورژوازی ایران و دولتش همراه با خیل مدیای نوکر و نان به نرخ روز خورش متوجه این بخش از طبقه کارگر است، امروز اگر این بخش از طبقه کارگر به نام خارجی، افغانی و .. مورد تعرض قرار گرفته اند، فردا بخشهای دیگر ما زیر نام های دیگری در معرض یورش لجام کسیخته دولت قرار خواهیم گرفت. حمله با کارگران افغانستانی به هر بهانه ای حمله به کل طبقه کارگر است و در مقابل آن باید ایستاد.

برخی از آمار تلفات غیرنظامیان در اثر "اشتباهات" ناتو

نیروهای ناتو 21 نفر ملکی کشته شده، والی هلمند می گوید که در میان کشته شده گان چندین زن و کودک نیز شامل است.

اپریل 2007 - ثور 1386 در اثر بمباران نیروهای ائتلاف در هرات 30 تن کشته شده اند. محمد شفیق فضلی، رئیس پلیس هرات، به خبرگزاری فرانسه گفت: "دست کم 30 غیرنظامی از جمله تعدادی زن و کودک در حمله ناتو کشته شدند".

پنجم مارس سالروز تولد...

یکی از زنانی که در کنار زنان مبارز پیشماری، در این راه با اراده ای سترگ و پولادین و با اعتقادی راسخ و خدشه ناپذیر به پاخاست و به مبارزه کمونیستی و بی امان خود بر علیه سیستم سرمایه داری دست زد و برای پیشبرد هدفی که به آن معتقد بود تا پای جان خویش به مبارزه ادامه داد، کمونیست انقلابی رزا لوکزامبورگ بود. او با نوشته های پیشمار، مبارزه تئوریک و با پراتیک انقلابی خود خدمت بزرگ و عظیمی به طبقه کارگر و در نهایت به زنان در مصاف با سیستم سرمایه داری و طبقه سرمایه دار کرد و سعی به حل قطعی مسئله ستم بر زنان نمود.

رزا در ۵ مارس ۱۸۹۱ در شهر زاماسک در کشور لهستان از یک خانواده یهودی الاصل دنیا آمد و در سنین بسیار نوجوانی به فعالیتهای انقلابی روی آورد. در سال ۱۸۹۸ به جنبش کارگری آلمان پیوست و با کوشش وجدییت فراوان به نویسندگی در یکی از روزنامه های مهم آلمان به نام دی نویه تسایت (عصر جدید) مشغول شد. و با تمام وجود، عشق و علاقه در جنبش کارگری و سوسیالیستی آلمان به فعالیت پرداخت. در این سالها دو گرایش در جنبش کارگری وجود داشت: یکی گرایش انقلابی و دوم گرایش رفرمیستی، سخنگوی گرایش رفرمیستی برنشتاین بود.

برنشتاین در بین سالهای ۱۸۹۶-۱۸۹۸ به نوشتن یک سلسله مقالات به نام "مسائل سوسیالیسم" پرداخت که در این مقالات آشکارا و بیشرمانه به اصول مارکسیسم حمله کرد و بحثهای شدیدی در این رابطه در گرفت که رزا لوکزامبورگ با صلابت و قاطعیت تمام بدون هیچ تردیدی به دفاع از مارکسیسم پرداخت و در کتاب خود به نام رفرم اجتماعی یا انقلاب اجتماعی به شدت به رفرمیسم حمله میکند.

برنشتاین برخلاف نظریه مارکس که انقلاب و قهر انقلابی را برای براندازی نظام سرمایه داری اجتناب ناپذیر میدانده گذار تدریجی به سوسیالیسم معتقد بود و با استفاده از پارلمان و انجام رفرم از بالا و در دستگاه نظام بورژوازی رسیدن به سوسیالیسم را امکان پذیر می دانست. چیزی که بعدها به راه رشد معروف شد. رزا از مخالفان سرسخت برنشتاین بود و از نظریه انقلاب در مقابل نظریه رفرم برنشتاین دفاع میکرد. رزالوکزامبورگ در سراسر زندگی پربار خود به مبارزه با رفرمیسم حاکم بر انترناسیونال ۲ و بر علیه شونیسم سوسیال دموکراسی مشغول بود. او لحظه ای از مبارزه نظری و عملی خود

بر علیه بورژوازی و امپریالیسم غافل و هیچ گونه توهمی به اصلاحاتی که از طرف بورژوازی صورت میگرفت نداشت.

او همانطور که از یک کمونیست انقلابی انتظار میرفت و میروود راه حل را رهائی طبقه کارگر و در نهایت بشریت را از یوغ بردگی کارمزدی نه در اصلاحات و رفرم بلکه در انقلاب پر ولتری میدید. تلاشهای بی دریغ، پر شور و آگاهانه او برای احیای جنبش انقلابی کارگری و زدودن این جنبش از انحرافات رفرمیستی با اعتقادی راسخ و تا آخرین لحظه های حیات پر بارش ادامه داشت. در این زمینه به نوشته ها، مقالات و سخنرانی های زیادی پرداخت. در هنگام وقوع جنگ امپریالیستی (جنگ جهانی اول) حزب سوسیال دموکرات آلمان از موضع دفاع از بورژوازی خودی و جنگ طلبی امپریالیسم جهانی به نفع اعتبارات جنگی به قیصر رأی مثبت داد و از ۱۱ نماینده حزب سوسیال دموکرات فقط ۵ نفر رأی مخالف بر علیه جنگ امپریالیستی دادند. در چهارم ماه اوت تمام اعضای حزب سوسیال دموکرات به نفع اعتبارات جنگی رأی دادند. چند ماه بعد رزا به همراه گروه کوچکی، جمعیت اسپارتاکوس را تشکیل دادند و قاطعانه بر علیه موضع دفاع طلبی حزب سوسیال دموکرات، از بورژوازی آلمان قاطعانه ایستادند.

او و یارانش شرکت در جنگ امپریالیستی و دفاع از بورژوازی کشور خودی را رد کردند. رزا به مدت ۴ سال پرچم سوسیالیسم و دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری را برافراشت و از موضعی رادیکال و کمونیستی بر علیه شرکت آلمان در جنگ امپریالیستی رأی مخالف داد و چهره شوینست های سوسیال دموکرات را که به تصویب بودجه برای شرکت در جنگ امپریالیستی رأی موافق داده بودند را افشاء کرد. رزا بخاطر نظرات ضد شرکت در جنگ امپریالیستی و مواضع کمونیستی خود بارها به زندان افتاد. او در سخنرانی خود در فرانکفورت گفت: "اگر انتظار داشته باشید که علیه برادران فرانسوی و سایر برادران خارجی خود اسلحه بدست بگیریم، در جواب شما میگویم که من اینکار را نخواهم کرد"

او مصممانه به افشای موضع ضد پرولتری سوسیال رفرمیستها و سوسیال شونیستها می پرداخت. رزا بارها به خاطر فعالیت سیاسی و انقلابی خود به زندان افتاد ولی هرگز از اعتقادات کمونیستی خویش دست بر نداشت.

برای رزا مسئله زنان و رهائی قطعی آنان، از رهائی طبقه کارگر از قید سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا جدا نبود. در مقابل رفقا و دوستان خود بسیار رئوف و مهربان و در مقابل دشمنان طبقاتی کارگران بسیار قاطع و سازش

ناپذیر بود. در نامه هایی که از زندان مینوشت با عاطفه و احساس لطیف و شور و عشق فراوانی راجع به رفقا و دوستان خود صحبت میکرد و مینوشت. عشق و علاقه شدیدی به طبیعت و پرندگان داشت. نامه های زندان او به طرز بارزی جنبه های عاطفی و بسیار لطیف این زن کمونیست و انقلابی را نشان میدهند. رزا به فعالیتهای انقلابی خویش ادامه داد تا اینکه در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ به دست مزدوران بورژوازی آلمان و به کمک نوکران سوسیال دموکرات این بورژوازی امپریالیستی به همراه رفیق خود، کارل لیبکنشت به طرز فجیع و ددمنشانه ای به قتل رسیدند. او تمامی زندگی خود را بیدریغ و آگاهانه در راه مبارزه برای رفع استثمار و استقرار سوسیالیسم بکار بست. رزا برای تمامی زنان کارگر و زحمتکش و تمامی بشریت استثمار شده صرف نظر از جنس و نژاد میجنگید. بدون شک او سمبل مبارزه آشتی ناپذیر، صادقانه، انقلابی و شفافیت نظری و سازش ناپذیری تئوریک و پراتیکی و مارکسیستی بوده و میباشد.

<http://azadi-b.com/>

به پیشواز هشتم مارچ

یک اجتماع کوچک است که این تلقیات به افراد آموزش داده می شوند و نسل اندر نسل تداوم می یابند. متأسفانه در خانواده است که نظر و رای فرزند دختر بی ارزش و بی اهمیت است. فرزند دختر مدام تحقیر می شود و او را در تصمیم گیری ها، ناتوان می بینند. دختر اگر شغل و درآمدی هم داشته باشد، از آن خودش نیست و در این زمینه استقلال ندارد. در بیشتر خانواده ها کار کردن را برای دختران شان مجاز نمی دانند. اکثریت مردهای مذهبی و سنتی بر این باورند که اگر زن استقلال مالی داشته باشد، در انجام وظایف همسری اش تعلل می کند. در نتیجه زنی که از استقلال مالی محروم است و فعالیت اجتماعی ندارد، مجبور است که آن چیزی باشد که همسرش و مردان "نان آور" از او می خواهند؛ زن بدون اراده، بدون استقلال فکری، چیزی بیش از یک کنیز حلقه به گوش نه می تواند باشد! بنابراین رهائی از ستم جنسی زمانی می تواند به واقعیت عینی مبدل گردد که در همه عرصه ها و جبهه ها مبارزه با باورها، مناسبات و نیروهای صورت گیرد که عامل بقا و تداوم ستم جنسی و بی حقوقی زن هستند. مبارزه برای رهائی از قید برده گی جنسی نمی تواند مجزا از مبارزه برای رهائی انسان از بند ستم طبقاتی و نظام مبتنی بر اصالت سود و برده گی مزدی سرمایه باشد.

پدرشاهی

ر. پیکار جو

مادری از فرط درد زایمان
ناله سرداده به سوی آسمان
آنطرف مردی که نامش شد پدر
أخم آورده به ابرو چون کمان
که چرا دختر بزادی ای "غبی"
نزد من "فرزند نر" بود آرمان
"ماده زایی" گشته کار تو "دنی"
هفتمین دختر بدادی ارمغان
من به زودی یک زن نو میکنم
می نهم تنها ترا با دختران
کودک نوزاد زیبا شکوه داشت
از پدرشاهی و رنج مادران
با نگاه کودکانه از پدر
خواست تا گردد به مادر مهربان
رحم آرد "عفو تقصیرش" کند
مهر ورزد بر زن و بردختران
لیک قلب سنگی آن بی شعور
ذره پی نرمش نداد از خود نشان
آرزوی کودکش پامال کرد
رحم ناورد بر زن و برخانمان
رفت و بهر مادر و فرزند هاش
ماند بر جا رنج و غم را بیکران
این بود رسم پدرشاهی و آن
می کند بیداد در افغانستان

+++++

پنجم مارس سالروز تولد رزالوگزامبورگ گرامی باد (به مناسبت ۸ مارس)

بنفشه کمالی

تقدیم به همه زنان کمونیست مبارزی که آگاهانه و بیباکانه برای تحقق جامعه نوین کمونیستی، جامعه ای که در آن ستم جنسی محو میگردد، به مبارزه با سیستم بهره کشی انسان از انسان در سراسر جهان به پا خاسته و برای رسیدن به این هدف بزرگ و انسانی خویش در مقابل تمام مشقات و سختی ها با فداکاری و شجاعت غیرقابل توصیفی ایستادگی کرده و از هیچ مانعی برای رسیدن به جامعه مورد نظر خود هراس به دل راه نداده و نخواهند داد. هر سال با نزدیک شدن ماه مارس به درستی و بطور طبیعی شور و شوق فراوانی در میان زنان کمونیست، مبارز، آگاه و پیشرو برای برگزاری ۸ مارس دیده میشود. طبیعتاً این شور و شوق برای مبارزه و فعالیت بر علیه ستم جنسی که در طول تاریخ بر زنان روا شده است خیلی طبیعی، درست و قابل دفاع میباشد. ستم جنسی بر زنان باعث گردیده که زنان بیشماری به عرصه مبارزه برای رفع این ستم و بر علیه بی حقوقی و تبعیضی که بر آنان در زمینه های مختلف (کار، پوشش، ازدواج، طلاق، سر پرستی فرزندان) روا میگردد و بر علیه انقیاد و بردگی کارخانگی به پا خیزند. در کنار این تبعیضات که بر بسیاری از زنان در جامعه اعمال میگردد، در عین حال باید توجه داشت که زنان کارگر و زحمتکش از یک سو توسط سرمایه داران استثمار شده و از طرف دیگر با ستم جنسی که به عنوان زن از طرف جامعه، قوانین، مذهب و فرهنگ مردسالارانه بر آنان اعمال میشوند روبرو هستند.

و به این صورت است که زنان کارگر و زحمتکش دچار ستم مضاعف میشوند. در هیچ کدام از جوامع موجود، حتی در مدرنترین آنها، زنان از ایندو ستم رها نیستند. در ضمن در جوامعی که رژیمهای تنوکرات بر آنان مسلط میباشد، این ستم شدیدتر و چند برابر میشود، نمونه بسیار بارز آن وضعیت و شرایط تبعیض و ستم جنسی و سرکوب و فشار بیش از حدی است که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی به زنان با قوانین قرون وسطائی خود اعمال میکند. بطوریکه زندگی روزانه دختران و زنان در ایران با مبارزه ای سخت و بی امان با رژیم ددمنش، زن ستیز و بهره کش جمهوری اسلامی توأم میباشد. متأسفانه در سراسر دنیا زنان بسیاری برای بدست آوردن اندکی آزادی و رهایی از دست قوانین ارجحی، استثمار و زن ستیز مجبور به پرداختن بهای گزافی شده اند. بهائی که بسیار سنگین بوده و در بعضی نقاط دنیا به قیمت از دست دادن جان خود، دستگیری، شکنجه، زندان و اعدام بوده است. هنوز در پیشرفته ترین سرمایه داری های جهان، برخلاف ادعائی که سران این دولتها دارند، زنان از حقوق کامل با مردان بر خوردار نیستند. خصوصاً زنان کارگر در سراسر دنیا با مشکلات و سختی های فراوانی برای گذران زندگی خود و فرزندان دست به گریبان هستند. برای مثال مادران تنهای کارگر مجبورند با حقوق کم و با عدم امکانات و نبود مهد کودک های ارزان و مناسب، با سختی زیاد هم از فرزندان خود مراقبت کنند و هم برای گذران زندگی خود و فرزندان ساعات زیادی در خارج از خانه و همچنین در خانه به تنهایی به مراقبت از فرزندان خود به پردازند و در واقع همیشه درگیر معضلات زندگی میشوند و هیچ گاه وقت و در آمد کافی برای استراحت و آرامشی که خود را برای کار روز بعد آماده کنند را ندارند و حتی در حالت بیماری به مراقبتهای لازم و ضروری مورد نیاز خود دسترسی ندارند. در ضمن تعداد بیشماری از این زنان نیز با خشونت و تبعیض ناشی از جامعه مردسالار روبرو میشوند. خشونتی که از یک طرف به وسیله سرمایه داران و از طرف دیگر به وسیله همسران، بستگان و مردان جامعه و شریک زندگی شان بر آنان اعمال میشود. طبیعی است که فعالیتها و مبارزات زنان در جهت بدست آوردن حقوق طبیعی خویش میتواند تا حدی وضعیت آنان را بهبود بخشد اما هرگز به حل نهائی و رفع قطعی ستم بر آنان منجر نخواهد شد. برای رفع قطعی و از بین بردن عوامل ستم بر زنان باید که دست به ریشه زد و عامل ستم جنسی و مضاعف را که هما نا سیستم سرمایه داری و بهره کشی انسان از انسان است، از بین برد. برای انجام این امر مهم و رسیدن به هدف نهائی، باید زنان را هرچه بیشتر و بیشتر برای شرکت در عرصه فعالیت سیاسی، انقلابی و کمونیستی تشویق کرد و ریشه های این ستم را برای زنان توضیح داده و آنان را به مبارزه سیاسی بر علیه کلیت سیستم استثماری به میدان مبارزه دعوت کرد. تا که آنان نیز در کنار سایر اقشار استثمار شده به مبارزه پیگیر و انقلابی بر علیه سیستم موجود اقدام کنند. به جز این، همه راه حل ها موقتی و روبنائی و برای کوتاه مدت است و فقط برای بخشی از زنان تاثیر مثبت میتواند داشته باشد، اما و در نهایت ستم جنسی به خودی خود باقی خواهد ماند.

ادامه در صفحه ۱۱